

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 9, Autumn 2020, 95-117
Doi: 10.30465/crts.2020.30119.1785

A Critique of *Preindustrial Communities, or An Anatomy of Pre-Modern World*

Abbas Khalaji*

Abstract

This article is an analytical-critical review of “*Preindustrial Communities, or An Anatomy of Pre-Modern World*” by Patricia Crone. This study is mainly concerned with the theoretical aspect and the content of the book. Hence, the scientific method, theoretical approach, and historical data, and the content analysis of the book are evaluated, and its strengths, and shortcomings are identified. Accordingly, the critical phase of this study is presented in three sections relating to form, methodology, and content. The strong points of the book relate to the fact that the author retains powerful imagination, precise visualization, interpretive analysis of the preindustrial situation, and the ability to illustrate the cultural, political, social, and economic situations of pre-modern era with an accurate explanation of the positions of politics, government, culture, society, individuals, and religion.

Keywords: Traditional Society, Pre-industrial Society, Pre-modern World, Industrial Society.

* Assistant Professor Emeritus of Political Sciences, Imam Hussein Comprehensive University and Member of the Department of Political Sciences of the Council for the Assessment of the Works of Humanities, Research Center for Humanities and Cultural Studies, abbas.khalaji@gmail.com

Date received: 2020-05-04, Date of acceptance: 2020-10-31

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد کتاب جامعه‌های ماقبل صنعتی یا کالبدشکافی جهان پیشامدرن

عباس خلجی*

چکیده

این مقاله، با رویکردی تحلیلی - انتقادی، درباره کتاب جامعه‌های ماقبل صنعتی یا کالبدشکافی جهان پیشامدرن، نوشته پاتریشیا کرون، به داوری پرداخته و هدف اصلی آن ارزیابی انتقادی رویکرد نظری و محتوای کتاب است. بنابراین، روش علمی، رویکرد نظری، و داده‌های تاریخی و تحلیل محتوایی کتاب ارزیابی شده، نقاط قوت و برجستگی‌ها و ضعف‌ها و کاستی‌های آن معرفی می‌شود. برای نیل به هدف، بخش انتقادی مقاله در سه بخش شکلی، روشی، و محتوایی سامان‌دهی شده است. کتاب از نقاط قوتی برخوردار است: نویسنده با قوه تخیل قوی، تصویرپردازی دقیق، و تحلیل اجتهادی از شرایط تاریخی ماقبل صنعتی ویژگی‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی جوامع پیشامدرن را تبیین کرده و نقش و جایگاه سیاست، حکومت، فرهنگ، جامعه، فرد، و دین آن را توصیف کرده است. برخی ضعف‌های اثر عبارت است از این‌که فاقد چهارچوب نظری و روش‌شناسی است و ارجاع و استناد خاصی به منابع معتبر علمی نشده است؛ فرایند گذار تدریجی زندگی روستایی از دهکده به شهر تبیین نشده است؛ دین برساخته‌ای بشری ارزیابی شده و سکولاریسم علمی را ترویج می‌کند؛ نقش خانواده و خانوار در نظام اقتصادی و شیوه تولید پیشامدرن کم‌رنگ است؛ نقش علم و پیشرفت علمی بشر دیده نشده است؛ رویکرد اروپامحوری بر ساختار کتاب حاکم است و اروپا مرکز تحولات تاریخی بشر معرفی می‌شود؛ نقش استعماری کشورهای اروپایی در جوامع شرقی نادیده انگاشته شده است. انتظار می‌رود در چاپ بعدی، مقدمه مستند مترجم بخشی از کاستی‌های آن را برطرف کند.

کلیدواژه‌ها: جامعه سستی، جامعه ماقبل صنعتی، جامعه پیشاصنعتی، جهان پیشامدرن، جامعه صنعتی.

* استادیار بازنشسته علوم سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین (ع)، عضو گروه علوم سیاسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، abbas.khalaji@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۰

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه

تصور شرایط گوناگون جامعه‌های ماقبل‌صنعتی تصور نادیده‌های انسان است، چون جهان پیشامدرن و جامعه‌های ماقبل‌صنعتی در قلمرو تاریخ‌نگاری و مستندسازی سویه‌های گوناگون بشر قرار نداشته است و البته اسناد و مدارک تاریخی اندکی درباره این دوره تاریخی در اختیار نسل‌های کنونی بشر قرار دارد. بنابراین، تصور ابعاد گوناگون این دوره تاریخی تا حد زیادی به قوه تخیل و توانایی تصور و امکان تصویرسازی و ایماژپردازی هر نویسنده‌ای از آن دوران نادیده بستگی دارد. خوش‌بختانه، خانم پاتریشیا کرون از قوه تخیل بسیار قوی و توانایی تصور بسیار دقیقی برخوردار است و بدون دست‌رسی به اسناد و مدارک تاریخی مستند توانسته است از پس نگارش یکی از بهترین کتاب‌های تاریخی — تحلیلی درباره دوران پیشامدرن برآید و به‌گونه دقیقی ویژگی‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و ابعاد حقوقی و فنی جامعه‌های ماقبل‌صنعتی را ترسیم کند. این تصویرپردازی به‌گونه‌ای است که خواننده خود را درحالی تصور می‌کند که گویا بر روی تسمه‌نقاله‌ای تاریخی قرار گرفته و به‌آرامی و به‌طور تدریجی زوایای پنهان و سویه‌های تیره و تاریک دوران پیشامدرن را بر روی پرده سینما تماشا می‌کند.

بدین‌سان، کرون دست به کاری بزرگ زده و اثری سترگ پدید آورده است که بن‌مایه‌های تصور قریب‌به‌واقع از دوران ماقبل‌صنعتی را برای اندیشمندان و پژوهش‌گران علوم انسانی فراهم می‌سازد. باین‌حال، این اثر ارزش‌مند نیازمند مطالعه دقیق و بررسی نقادانه و داوری بی‌طرفانه است تا میزان کام‌یابی نویسنده در نگارش اثری علمی و تحقیقی به‌محک آزمون نهاده شده و اعتبار اثر در ترازوی باورهای علمی سنجیده شود. بنابراین، نگارنده با رویکردی انتقادی به بازخوانی کتاب پرداخته است.

۲. معرفی کتاب

کتاب *جامعه‌های ماقبل‌صنعتی* با اشاره مترجم آغاز شده و سپس پیش‌گفتار مؤلف برای خوانندگان فارسی را به مخاطبان عرضه کرده است. مقدمه کوتاه نویسنده بخش دیگر کتاب است. گویا این مقدمه برای خوانندگان فارسی‌زبان وافی‌به‌مقصود و کافی‌به‌مطلوب نبوده است که نویسنده پیش‌گفتار دیگری برای آنان به‌نگارش درآورده است.

نویسنده بحث خود را با تبیین ویژگی‌های جامعه پیچیده آغاز می‌کند و سپس در دو بخش جداگانه به تبیین الگوها و ساختارهای ماقبل‌صنعتی و فاصله‌گرفتن از الگوهای غالب می‌پردازد.

اشاره مترجم ناظر بر این نکته است که ماجرای پیدایش، رشد، و تکامل تمدن بشری داستانی جذاب و هیجان‌انگیز است و کتاب کرون این داستان را در دو بخش روایت می‌کند: نخست، از آغاز تاریخ تا سه سده پیش را در بر می‌گیرد و جهان قدیم و سنتی یا ماقبل‌صنعتی را توصیف می‌کند؛ دوم، این واقعیت تبیین می‌شود که چگونه جهان سنتی وارد عصر جدید شد و تمدن صنعتی جای تمدن ماقبل‌صنعتی را گرفت. بنابراین، کتاب به خوانندگان نگرشی تاریخی می‌بخشد. رویکرد علمی و دیدگاه محققانه کرون نیز کتاب را از سه آفت فضای فرهنگی امروز یعنی نظریه‌زدگی افراطی، چاپ‌گرایی مفرط، و روشن‌فکر مآبی شعاری مصون داشته است.

نویسنده در پیش‌گفتار از ضرورت‌های نگارش کتاب سخن می‌گوید. «مهم‌ترین جاذبه نگارش این کتاب آن بود که از اول بنا را بر آن گذاشتم که هیچ پاورقی و رجاعی در کار نباشد. همین ویژگی به تنهایی گشایشی عظیم و مایه آسودگی خاطر بود» (کرون ۱۳۹۵: ۱۳)، زیرا قصد آن داشتم که کتابی ساده و آسان بنویسم، به گونه‌ای که از سردرگمی و آشفتگی دانش‌جویان و حیرت علاقه‌مندان تاریخ و جامعه‌شناسی بکاهد.

کرون در مقدمه تأکید می‌کند که «در این کتاب در پی آنیم که تصویری روشن از جامعه‌های ماقبل‌صنعتی ترسیم کنیم» (همان: ۱۷) و ویژگی‌های هم‌گون‌ساز آن را تبیین نمایم؛ زیرا جامعه‌های ماقبل‌صنعتی را نباید در پرتو پیش‌فرض‌های امروزی و برآمده از عصر جدید نگریست تا بتوان به کتاب راه‌نمای ساده و عملی دست یافت؛ بدون آن‌که در پی نظریه‌پردازی باشد.

فصل نخست: جامعه پیچیده چگونه جامعه‌ای است؟

این کتاب در باب جوامع متمدن است، زیرا به دو دلیل نمی‌توان به کل تاریخ ماقبل‌صنعتی (بدوی و متمدن) پرداخت: نخست این‌که بسیار گسترده است و دوم آن‌که جوامع بدوی (ساده) و جوامع متمدن (پیچیده) چنان با یک‌دیگر متفاوت‌اند که نمی‌توان در یک کتاب به هر دوی آن‌ها پرداخت. جامعه‌های متمدن قدیم به جامعه‌های متمدن عصر جدید بی‌شباهت نیستند؛ اما این شباهت، از برخی جهات، گم‌راه‌کننده است. برای فهم درست و دقیق جامعه‌های کهن، باید ویژگی‌های عصر جدید را از ذهن زدود و به شرایطی اندیشید که هیچ‌یک از این ویژگی‌ها وجود نداشته‌اند. آن‌گاه می‌توان فهمید که فقدان آن‌ها چه تفاوت‌هایی ایجاد کرده است. «در این میان، اوضاع و احوالی که به ظهور تمدن می‌انجامد، تقسیم کار، مهم‌ترین عامل تحول جامعه‌های بدوی ساده به جامعه‌های پیچیده و متکامل

است» (همان: ۲۸). تقسیم کار پی آمدهای مهمی دارد. از آن‌پس، جامعه پیوسته تغییر می‌کند و هر تغییری تقسیم کار جدیدی را شکل می‌دهد و کارها تخصصی‌تر می‌شود. در این میان،

ظهور حاکمان نتیجه تخصصی شدن کارهاست و حاکمان در واقع متخصص پدیده‌ای به نام قدرت‌اند و قدرت هم عمدتاً به معنی اعمال زور و خشونت است. همین تخصص‌گرایی عاملی بنیادین در تحول سامان پیچیده‌ای است که مختص جوامع متمدن است (همان).

ازسویی، هر تحولی موجب فروپاشی می‌شود یا سامان جدیدی را فراهم می‌سازد و ازسوی دیگر، حاکمان، به عنوان متخصص قدرت، مناسب‌ترین و مؤثرترین افراد برای متحول کردن جامعه‌اند. بنابراین، حکومت نه فقط شرط لازم بلکه عاملی بسیار اثرگذار در تکامل تمدن بشری است. بنابراین، «تقسیم کار، که منشأ اصلی شکل‌گیری حکومت است، همواره برزگران آزاد جوامع بدوی را به «رعایا»یی بی‌نوا تبدیل کرده است» (همان: ۳۲) که همواره مازاد تولیدشان به حاکمان تقدیم می‌شود. بدین سان، جامعه هم در عرصه قدرت و هم در عرصه ثروت دچار تمایزی عمیق و گسترده می‌شود. استمرار حاکمان سیر صعودی تمایزها را تداوم می‌بخشد.

پس زور و اجبار در پیشرفت تمدن نقشی بسیار گسترده داشته است. حکومت و حاکمیت سیاسی سامانی بس نیرومند است که امکان هماهنگی فعالیت‌های انسانی را در مقیاسی چنان گسترده فراهم می‌آورد که در جوامع فاقد نهادهای مبتنی بر زور و اجبار به هیچ‌روی تحقق‌پذیر نیست. البته حکومت زمینه‌ساز پیشرفت‌ها و تحولات مادی و فرهنگی گوناگونی نیز است که همگان از آن بهره می‌برند، اما وضعیت جوامع ماقبل‌صنعتی محدودیت‌ها و الزام‌هایی را بر حکومت‌ها و عملکردشان تحمیل می‌کرد. همین ویژگی باعث می‌شد نظام‌های سیاسی و حکومتی در جوامع کهن، با همه تنوع حیرت‌انگیزشان، همانندی‌ها و همسانی‌های چشم‌گیری داشته باشند.

فصل دوم: نظام اقتصادی - اجتماعی

امروزه «صنعت ثروت انبوهی برای انسان‌ها به‌ارمغان آورده است» (همان: ۳۸). درحالی‌که اقتصادهای ماقبل‌صنعتی توسعه‌نیافته بودند، درآمد حاصل از بازار تولید بخش کشاورزی به دست قشر ممتاز و طبقه حاکم می‌رسید و خرج امور جاری جامعه می‌شد. بنابراین، برخلاف جهان معاصر، این ثروت صرف سرمایه‌گذاری در تولید کالا یا تجارت نمی‌شد. عامه مردم نیز قدرت خرید چندانی نداشتند. بااین حال، جامعه

وضعیتی ایستا نداشت و کم‌وبیش در حال تغییر و تحول بود. این تصویر کلی مبتنی بر واقعیت‌های جهان قدیم است.

فصل سوم: حکومت

مازاد محصولات کشاورزی برای شکل‌گیری حکومت ضروری بود، اما پیدایش طبیعی نهادهای اجتماعی نیازمند زمانی طولانی بود و رشد و تکامل آن‌ها زمانی طولانی‌تر نیاز داشت. مقاصد سیاسی حکومت در فضای اقتصادی تأثیر می‌نهاد. تأمین نظم و امنیت داخلی مستلزم کاربرد خشونت بود و جمع‌آوری مالیات خشونت‌آمیز و توأم با کاربرد زور بود. زورگویی حکومت و خودکامگی حاکمان باعث بی‌اعتمادی مردم بود. از این‌رو، بخش مهمی از انرژی حکومت معطوف به درگیری با مردم و خنثی‌سازی قدرت آن‌ها بود تا این‌که نیروی سیاسی و اجتماعی را متحد سازد و به سوی اهداف مشترک سوق دهد. آن‌ها در پیش‌گیری از تحولات قدرت درخور ملاحظه‌ای داشتند، اما قدرتشان برای ایجاد هر تحولی بسیار اندک و محدود بود. به عبارتی، «در سرکوب و خفه‌کردن توان‌ها و کارمایه‌ها مهارت بیش‌تری داشتند تا آزادکردن و پروبال‌دادن به آن‌ها» (همان: ۱۱۰). این شیوه حکمرانی از عمق‌بخشیدن و استوارکردن قدرت حاکمان جلوگیری می‌کرد. «در مجموع، بی‌اعتمادی مردم به حکومت، اعمال غارت‌گرانه حکومت‌گران، خودکامگی حاکمان، و نیاز دائمی به سرکوب دور باطلی بود که نه فقط امپراطوری‌ها، بلکه تقریباً همه حکومت‌های دوران ماقبل صنعتی گرفتار آن بودند» (همان: ۱۱۱).

ضعف اتحاد و یک‌پارچگی از یک‌سو و خدمات اندک از سوی دیگر بدان معنی بود که مایه قوام و دوام این حکومت‌ها اندک است. بنابراین، به‌طور طبیعی پی‌درپی تغییر می‌کردند. نظام دیوانی و تشکیلاتی آن‌ها بسیار دست‌وپاگیر و کم‌تحرک بود، با منافع شخصی صاحب‌منصبان در هم تنیده بود، با خشونت و زورگویی درآمیخته بود و مردم به آن اعتماد نداشتند. چنین ساختاری کارایی لازم را نداشت و در مواقع لزوم نمی‌توانست واکنش مناسب نشان دهد و بنابراین به سرعت ساقط می‌شد.

فصل چهارم: سیاست

سیاست دوران ماقبل صنعتی سیاستی نخبه‌گرایانه بود و اشراف چنان بر اوضاع مسلط بودند که عامه مردم بهره‌چندانی از حقوق سیاسی نداشتند. علاوه‌براین که سیاست‌ورزی حق انحصاری عده‌ای اندک بود؛ گویا با علایق شخصی افراد درآمیخته بود و مناسبات یگارش‌ی ماهیت آن را تعیین می‌کرد. ویژگی مهم جانشینی موروثی‌بودنش بود و قلمرو

حکومتی ملک شخصی حاکمان یا بخشی از اموال خانوادگی آن‌ها پنداشته می‌شد که می‌توان آن را در میان وارثان تقسیم کرد.

ماهیت نیمه‌خصوصی قدرت پی‌آمد آشکار استبداد مطلقه بود که امتیازی بزرگ برای کسانی بود که به حاکم دسترسی داشتند. سیاست ازسویی در اتاق‌انتظار دربار/ اتاق‌خواب شاه تعیین می‌شد و ازسوی دیگر از تمایلات دسته‌ها، جناح‌ها، و محافل درون یا حواشی حکومت اثر می‌پذیرفت. دارندگان قدرت سیاسی در برابر افکار عمومی یا نهادهای دیگر پاسخ‌گو نبودند، زیرا سیاست صرفاً درگرو توافق بزرگان و اعضای باشگاه قدرت بود. «حاکمان دوران ماقبل‌صنعتی به‌ندرت خود را درمقابل کسی جز خدا پاسخ‌گو می‌دانستند. کارگزاران حکومتی نیز از کسی جز مقام مافوقشان بیمی نداشتند و [...] روابط شخصی بر مناسباتشان غلبه داشت» (همان: ۱۱۸).

به‌طور کلی، فرایند سیاست‌ورزی دور از چشم مردم بود. در این دوران، دین بیش‌ازحد با سیاست درآمیخته بود و حاکمان توجه خاصی به امور مذهبی داشتند. اربابان بزرگ رستگاری‌بخش بر اهمیت سیاسی دین افزودند، زیرا خطابی فراگیر و جهان‌شمول داشتند و نخبگان و توده‌ها را در بر می‌گرفتند. ایدئولوژی توده‌ها را متحد کرد و به آنان هویتی مشترک بخشید. این هویت اشتراک‌های مهمی میان توده‌ها و صاحبان قدرت پدید آورد. «دین هم برای توده‌ها کارایی داشت و هم برای قشر ممتاز و حاکمان جامعه» (همان: ۱۴۹)؛ به‌گونه‌ای که مذهب مهم‌ترین وسیله ارتباطی مردم با پیش‌زمینه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، و جغرافیایی به‌شمار می‌رفت که از طریق آن پیام خود را به گوش مردم می‌رساندند.

فصل پنجم: فرهنگ

فرهنگ مجموعه اطلاعات و دانستنی‌ها و مهارت‌هایی است که از راه ژنتیک منتقل نمی‌شود و هر نسلی باید از نو آن را بیاموزد. در جهان ماقبل‌صنعتی، هم‌گونی و انسجام فرهنگی وجود نداشت. اما قشر ممتاز، بر فراز و در فراسوی سنت‌های محدود محلی و روستایی، فرهنگی والا و نسبتاً هم‌گون و منسجم را شکل داده بود که بخش بزرگی از آن مختص خودشان بود و عامه مردم فقط در بخش کوچکی از آن شریک بودند.

فصل ششم: جامعه و فرد

جامعه ساختاری سلسله‌مراتبی داشت و موجودی زنده تلقی می‌شد که هر یک از اعضا و جوارح آن به‌فعالیتی مشغول‌اند که برای رفاه و آسایش کلی جامعه ضرورت دارد. از

ترکیب این دو نگرش تصویری پدید می‌آید که براساس آن اعضا و جوارح این پیکر از منزلتی واحد برخوردار نبودند. این امر مبین واقعیتی مهم بود: نظم اجتماعی تحت‌تأثیر مناسبات سیاسی شکل می‌گرفت و نه روابط اقتصادی. مناسبات بازار در تعیین قدرت، منزلت، و درآمد مردم نقشی نداشت. خود بازار تحت‌تأثیر ملاحظات سیاسی بود. بنابراین، «جامعه‌های ماقبل صنعتی به‌هیچ‌روی طبقاتی نبودند» (همان: ۱۸۵)، چون طبقه معنای اقتصادی دارد. طبقه به‌مثابه گروه‌بندی جامعه براساس اقتصاد در آن دوران اصالتی نداشت. جامعه، به‌مثابه پیکری زنده و طبقاتی که به‌عنوان اعضای آن نقشی ویژه ایفا می‌کنند، از کسانی تشکیل می‌شد که یاخته‌های سازنده آن بودند و اهمیتی وافر داشتند تا نقش خودشان را به‌خوبی ایفا کنند، نه این‌که ساز جداگانه‌ای بنوازند و از هماهنگی لازم نظام جلوگیری کنند. علایق و نیازهای فردی نیز تابع نیازهای جمعی بود. بنابراین، «نقش اجتماعی فرد بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت او بود» (همان: ۲۱۱).

فصل هفتم: دین

دین یکی از مهم‌ترین بخش‌های فرهنگ است و نوعی جهان‌نگری تلقی می‌شود و مایه قوام نظم اجتماعی است. بنابراین، در جوامع ماقبل صنعتی «هیچ سامان اجتماعی و پایداری نمی‌توانست شکل بگیرد، بی‌آن‌که ایدئولوژی عملاً بی‌طرفی ژنتیک انسان را جبران کند» (همان: ۲۲۸). پس «درحقیقت، دین کشت‌زاری است که نظام و سامان از آن می‌روید» (همان: ۲۳۴).

انسان برای بقای خود باید به زندگی‌اش سامان دهد و میان نیازهای گوناگون و محیطی که در آن زندگی می‌کند سازگاری ایجاد کند. انسان‌ها در این راه هم از ابزارهای فرهنگی بهره برده‌اند و هم از ابزارهای طبیعی. این اتفاق به انسان امکان داد تا توانایی ایجاد تحول در عرصه‌های گوناگون را به‌دست آورد و سطح تکامل و پیچیدگی جوامع انسانی را ارتقا بخشد. «آنچه اتفاق افتاده نتیجه سازگاری و مصالحه‌ای بوده که میان مجموعه‌ای از نیازهای اساسی [...] در تعامل با محیط طبیعی و فرهنگی روی داده است» (همان: ۲۴۹). کرون دین را یکی از بر ساخته‌های بشری ارزیابی می‌کند که در فرایند سامان‌دهی اجتماعی به زندگی و ایجاد سازگاری میان محیط‌زیست و نیازهای گوناگونش از آن بهره برده و با تکامل سامان اجتماعی دین نیز پیچیده و متکامل‌تر شده است. «از نظرگاه علمی و تاریخی، آیین‌ها و مذاهب محصول عوامل این جهانی‌اند» (همان: ۲۵۱). و وظیفه بحث از حقانیت و درستی‌شان به علمای دینی و متخصصان علم کلام و الهیات واگذار شده است. جهان اطراف

ما ترکیبی از طبیعت و فرهنگ است. یک پای علوم اجتماعی و تاریخ در جهان بیرونی و پای دیگرشان در دنیای درون است و به تأثیر و تأثر و تعامل این دو جهان نظر دارند.

به‌طور کلی، «زیربنای» جوامع انسانی محصول تعامل و رابطه متقابل محیط طبیعی، قابلیت‌های ژنتیک، و فرهنگ نمادین است. تاریخ بشری از همین زیربنا سرچشمه گرفته است. رابطه متقابل طبیعی و فرهنگ پدیده‌ای منحصر به جوامع انسانی است و مسائل انسانی هم محصول همین رابطه متقابل است.

فصل هشتم: تازگی و تفاوت تجربه اروپا

سیمایی که کرون از جامعه ماقبل صنعتی در این کتاب ترسیم کرده است گویا به هیچ جامعه معینی مربوط نیست؛ باین حال، با برخی جوامع بشری انطباق بیش‌تری دارد. در واقع کتاب با نگاهی به تمدن‌های عصر باستان (۶۰۰ پ م) به بعد نوشته شده و گرایش ویژه‌ای به سده‌های میانه دارد. بنابراین، برای شناخت همه جوامع قدیم سودمند است. در این میان، شناخت دو دسته از جوامع متفاوت مستلزم نگارش کتاب دیگری است. نخست، جوامع آمریکای پیش از عصر کلمب که همه آن‌ها بر مبنای فرهنگ عصر حجر بنا شده‌اند؛ دوم، اروپای پس از قرن شانزدهم که فاصله گرفتن پرشتاب آن از الگوی حاکم بر جهان ماقبل صنعتی تحولی بسیار مهم برای اروپا و جهان در عصر جدید بوده است. تحول اروپا از نظر زمین، مردم، فنودالسیسم، جامعه و حکومت، شهرها و تجارت، تمدن ترکیبی، نظام حکومتی، ملی‌گرایی فرهنگی، تفکر علمی، و سرمایه‌داری باعث پویایی خاصی در این قاره شد و اقلیم طبیعی و مهار رشد جمعیت در اروپا شرایط منحصر به فردی برای آن به‌ارمغان آورد. البته هریک از جوامع غیراروپایی راه مختص خود را دنبال کرده که هدفش رسیدن به نسخه‌های تکامل یافته و اصلاح شده از همان جامعه بوده است. به‌دیگرسخن، اروپا و آسیا در مسیرهای متفاوتی سیر می‌کرده‌اند. «هر تمدنی در همان مسیری حرکت می‌کرده است که در دوران تکوینش پیش‌پای آن قرار گرفته است» (همان: ۲۹۹)؛ برای مثال، ژاپن مسیر دیگری پیمود و پیش از ورود به عصر جدید به‌مدت دو قرن در آرامش به‌سر برد تا این‌که سرانجام غرب آن را مجبور کرد وارد عرصه رقابت جهانی شود.

فصل نهم: مدرنیته

فصل پایانی کتاب به مدرنیته اختصاص یافته است تا خوانندگان کتاب تصویری روشن از ماهیت جوامع امروزی نیز پیدا کنند. «در این فصل پایانی، به همان جهانی بازمی‌گردیم که به آن تعلق داریم و در آن زندگی می‌کنیم» (همان: ۳۰۷). کمبود صفت بارز جامعه

نقد کتاب جامعه‌های ماقبل صنعتی یا کالبدشکافی جهان پیشامدرن (عباس خلجی) ۱۰۵

ماقبل صنعتی بود و وفور و فراوانی صفت بارز جامعه جدید است و چنان با ثروت پیوند دارد که افزایش درآمد ویژگی اصلی آن به‌شمار می‌رود. یعنی جهان از فقر ماقبل صنعتی به ثروت و رفاه جهان صنعتی وارد شده و توسعه اقتصادی پایدار را پیش گرفته است. شهر سده‌های میانه الگوی مناسبی برای تأسیس شهرهای تازه در سده نوزدهم بود (مفورد ۱۳۸۶: ۴۷۴). «به‌معنای دقیق کلمه، شهر رنسانس وجود خارجی ندارد» (همان: ۴۸۰).

جامعه ماقبل صنعتی از هم‌گرایی فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی اندکی بهره‌مند بود؛ ولی مدرنیته در هر سه عرصه از هم‌گرایی چشم‌گیری برخوردار است. سایر ویژگی جهان مدرن در قیاس با جهان ماقبل صنعتی ملی‌گرایی و ناسیونالیسم، سیاست ملی، گذار از دین سستی به ایدئولوژی مدرن، گذر از سنت به پیشرفت، عرفی‌گرایی و سکولاریسم، فردگرایی، مساوات‌طلبی ایدئولوژیک و توده‌ای، و چندپارگی درخور ذکرند.

در مجموع، اندیشه ترقی و پیشرفت جهانی را شکل داد که نه تنها یک‌دست و منسجم نیست، بلکه چندپاره است و به‌جای آن که باثبات باشد، ناپایدار است [...] بخش‌های بی‌شماری از آن در حال ستیز با بخش‌های دیگر آن‌اند (کرون ۱۳۹۵: ۳۴۰).

البته هر دوی این جامعه‌ها دست‌خوش پراکندگی و چندگانگی بوده و هستند. جهان ماقبل صنعتی نیز عرصه ستیز عقاید و هنجارهای ناهم‌گون بود. به‌طور کلی،

جهان صنعتی به‌سبب همین چندپارگی‌اش بی‌ثبات است. این جهان چندپاره و غیرمنسجم است؛ زیرا «می‌خواهد» بی‌ثبات و ناپایدار باشد. هدف اصلی جهان صنعتی گسترش دادن مرزهای شناختی، فناوریانه، و اقتصادی است و لازمه تحقق این هدف ناپایداری است (همان: ۳۶۶).

اما مسئله مهم آن است که گوهر مدرنیته بسیار متفاوت با پیشینیان ماقبل صنعتی عمل می‌کند.

۳. نقد کتاب

نقد کتاب جامعه‌های ماقبل صنعتی یا کالبدشکافی جهان پیشامدرن در سه بخش شکلی، روشی، و علمی و محتوایی سامان یافته است.

۱.۳ نقد شکلی

کیفیت شکلی چاپ و نشر کتاب مطلوب است. با این حال، برخی کلمات و جملات آن غلط و مبهم است: گریزی در ص ۱۱۸، مساهمت در آخر ص ۱۲۱، مصرف و ترویج که احتمالاً «و» در میان دو کلمه اضافه است. چهار سطر پایانی بند دوم در ص ۲۱۷ نیز مبهم است و نیازمند ویرایش و روان‌سازی است.

۲.۳ نقد روشی

مهم‌ترین نقدی که می‌توان بر کتاب کرون وارد کرد در بعد روش‌شناختی و چهارچوب نظری است، زیرا کتاب فاقد چهارچوب نظری و روش‌شناسی مشخصی برای نگارش کتاب است و کرون بدون هرگونه درآمد نظری وارد مباحث محتوایی کتاب شده است، بدون آن که آن‌که ملاک نظری مشخصی برای این رویکرد تحلیلی و ریافت اجتهادی خود در متن ارائه کرده باشد، چهارچوبی که به‌مثابه ابزار تحلیلی نویسنده در فرایند نگارش کتاب به‌کار آید و تبیین کارآمد موضوع و مفهوم اثر در قالب آن صورت پذیرد. در واقع کتاب نیازمند تمهید چهارچوب نظری و روش‌شناسی معینی برای فهم و درک شرایط جوامع پیشامدرن و مطالعه تطبیقی دوران مدرن با دوران پیشامدرن است. هم‌چنین، متن کتاب فاقد ارجاع و استناد به منابع و متون خاصی است. بنابراین، سخن‌گفتن درباره روش ارجاع پانویس یا درون‌متنی (APA) درباره کتاب بی‌معناست.

۳.۳ نقد علمی و محتوایی

نقد علمی و محتوایی کتاب نیز، به دلیل اهمیت آن، در دو بخش جداگانه نقاط قوت و برجستگی‌ها از سویی و نقاط ضعف و کاستی‌ها از سوی دیگر سامان یافته است.

۱.۳.۳ نقاط قوت و برجستگی‌ها

همان‌گونه که بیان شد، کرون با قوه تخیل قوی و تصویرپردازی دقیق و بدون دست‌رسی به اسناد و مدارک تاریخی مستند یکی از بهترین کتاب‌های تاریخی — تحلیلی درباره دوران پیشامدرن را به‌نگارش درآورده و ویژگی‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و ابعاد حقوقی و فنی جامعه‌های ماقبل‌صنعتی را ترسیم کرده است. این تصویرپردازی زوایای

پنهان و سویه‌های تاریک دوران پیشامدرن را برای خوانندگان روشن می‌کند، به گونه‌ای که بن‌مایه‌های تصور قریب‌به‌واقع از دوران ماقبل صنعتی را برای پژوهش‌گران علوم انسانی فراهم می‌سازد.

کرون شرایط تاریخی جامعه‌های ماقبل صنعتی (و البته نه جامعه‌های بربر) را، یعنی جامعه‌هایی که از ویژگی‌های جامعه مدرن آگاهی داشتند و به شرایط آن غبطه می‌خوردند و میل داشتند آن ویژگی‌ها را برای جامعه خویش مصادره‌به‌مطلوب کنند، به‌طور گسترده و عمیق مطالعه کرده و ویژگی‌های خاص چنین جوامعی را در ابعاد اجتماعی - اقتصادی، حکومت، سیاست، فرهنگ، جامعه، فرد، و دین بررسی و تبیین کرده است.

مهم‌ترین نکته این کتاب درباره ابعاد اجتماعی و اقتصادی جامعه‌های ماقبل صنعتی تبیین علل فقدان رویکرد آگاهانه به رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی و سامان‌دهی به نظام اقتصادی سوداگرایانه در جامعه‌های ماقبل صنعتی بوده است.

البته بدیهی است که نقطه سرآغاز فکری نظام سرمایه‌داری اصلاح دینی و ظهور پروتستانیسیم است. «کلیسا از آغاز بحران سده شانزدهم، که نشانه گسست قطعی است، دیگر روشن‌فکر ارگانیک جامعه فئودالی نیست. جامعه فئودالی جای خود را به شکل دیگری از جامعه می‌دهد که زیر تسلط بورژوازی است. بورژوازی طبقه رهبری‌کننده جدید می‌شود» (باربیه ۱۳۸۴: ۳۸۱). بدین‌سان، کلیسا به‌عنوان قشر روشن‌فکران سستی تقلیل یافت که هم‌چنان به اشرافیت زمین‌دار وابسته است.

به عقیده وبر، پروتستانیسیم محرک و مشوق فعالیت‌های هدف‌مند این‌جهانی است. پروتستان‌ها به‌جای فاصله‌گرفتن از دین، گرایشی که در بسیاری از فرقه‌های آیین‌های کاتولیک و بودا وجود دارد، به این نتیجه رسیدند که جامعه آکنده از خردگرایی الهی است. در این ساختار منطقی و خردگرایانه هرکس وظیفه‌ای دارد. درواقع ایده کار به‌عنوان وظیفه در اخلاقیات پروتستان مطرح است. فراخوانده‌شدن برای اجرای نقشی خاص در جامعه و اجرای درست آن نقش یکی از شیوه‌های تکریم خداوند و عالم مخلوق است. اخلاقیات پروتستان مشوق کار سخت و هدف‌مند و کسب ثروت است (ادیب‌زاده ۱۳۸۹: ۲۷).

اما لذت‌بردن از ثروت توصیه نشده است، چون باعث تنبلی و بی‌کارگی می‌شود. بنابراین، باید ثروت را برای دستیابی به اهداف مشخص دنیوی سرمایه‌گذاری کرد تا مردم بهتر به وظایف خویش عمل کنند. بدین‌سان، ترکیب ایده کار سخت برای کسب ثروت

(خوب) و مفهوم خرج آن و لذت بردن از ثروت (بد) منجر به گردآوری ثروت شد و یک گام مهم تا سرمایه‌داری برداشته شد.

مهم‌ترین نکته درباب سیاست و حکومت در جامعه‌های ماقبل‌صنعتی پیش‌گیری از وقوع هرگونه تحول سیاسی و اجتماعی ازسویی و البته فقدان قدرت و نیروی لازم برای ایجاد هرگونه تحول سیاسی و اجتماعی جدیدی ازسوی دیگر بوده است (کرون ۱۳۹۵: ۱۱۰). در این‌جا خوانندگان این مطلب به‌یاد حکومت‌های محافظه‌کار و اقتدارگرای جهان‌سومی و نظام‌های سیاسی توسعه‌نیافته و استبدادی و فرمان‌روایان مستبد و خودکامه در کشورهای خاورمیانه می‌افتند که همواره تمام توش و توان خود را صرف جلوگیری از وقوع تحولات سیاسی و اجتماعی کرده و می‌کنند، درحالی‌که فاقد هرگونه توانایی لازم برای ایجاد تحول و دگرگونی جدیدی در جامعه‌اند.

سخن گفتن از فرد و جایگاه سیاسی و اجتماعی فرد در دوران پیشامدرن درک‌ناپذیر است، زیرا مفهوم فرد در دوران پیشامدرن قابل‌درک نیست و فرد بر ساخته دوره‌های متأخر و عصر جدید است. به‌نظر برخی از تاریخ‌نگاران، مفهوم «فرد در قرون وسطی پدید آمده است و حتی از کشف فرد در سده دوازدهم میلادی سخن گفته‌اند» (باریه ۱۳۸۳: ۷۵)، اما برخی دیگر بر این باورند که «در قرون وسطی مفهوم کلی فرد مجزا از گروه اجتماعی ناشناخته بوده است و پندار کشف فرد در این دوره جز افسانه ناب نیست» (همان). بااین‌حال، «می‌توان آغاز پیدایش فرد را به‌شکل واقعی اما محدود در قرون وسطی مشاهده کرد» (همان: ۵۹) که فرایند آن اغلب نهان بود.

۲.۳.۳ نقاط ضعف و کاستی‌ها

به‌نظر می‌رسد که کرون به فرایند گذار تدریجی زندگی روستایی انسان از دهکده به شهر بی‌اعتنایی کرده است. گویی از ابتدا زندگی شهری سبک زندگی غالب بشر بوده و زندگی روستایی وجود خارجی نداشته است، درحالی‌که تحقیقات گسترده لوئیس ممفورد این رویکرد غیرتاریخی را به‌چالش می‌کشد. وی بر این باور است که استقرار ابتدایی انسان در دهکده‌های پراکنده بود که به خودکفایی کشاورزی کمک کرد. بنابراین، روستا و روستاشینی مقدم بر شهر و شهرنشینی است. البته به‌تدریج نظم و پایداری روستایی به شهرها نیز منتقل شد. بدین‌سان، «ساختار جنینی شهر در بطن دهکده وجود داشته است» (ممفورد ۱۳۸۶: ۴۹). بااین‌حال، علل پویایی شهر خارج از دهکده و ناشی از نگرش آرمان‌شهری انسان و آشنایی او با چشم‌اندازهای آرمانی و دوردست بود: «شهر نماد یک

نقد کتاب جامعه‌های ماقبل‌صنعتی یا کالبدشکافی جهان پیشامدرن (عباس خلجی) ۱۰۹

دنیای نو و نه‌تنها نماینده مردم، بلکه مظهر کل عالم و خدایان آن بود» (همان: ۷۱). به گونه‌ای که در جهان‌بینی سنتی «شهر مرکز جهان را مشخص می‌کند» (واینر ۱۳۸۵: ج ۲، ۱۷۱۶). در واقع شهر ریشه‌های نمادشناسانه دینی و کیهانی دارد، درحالی‌که تصور انسان از شهر در عصر رنسانس دگرگون می‌شود.

شهر، هم در مقام واقعیت اجتماعی هم در مقام محیط‌زیستی ساخته دست انسان، نقش پراهمیتی در تفکر و هنر رنسانس ایفا کرده است. شاید به دلیل این واقعیت که فرهنگ رنسانس در شهرها پرورش یافت، و پایداری تماماً شهری بوده است (همان: ۱۷۱۸).

اما به تدریج، میان سده‌های پانزدهم و هجدهم، ویژگی‌های فرهنگی جدیدی در اروپا فراگیر شد. در نتیجه هم شکل و هم محتوای زندگی شهری دگرگون شد. این الگوی نوین زندگی از اقتصادی نوین مبتنی بر سوداگری سرمایه‌داری، چهارچوب سیاسی تازه‌ای برپایه استبداد یا حکومت متمرکز اقلیتی محدود، و ایدئولوژی‌ای جدید ناشی از فیزیک رهبانیت سرچشمه گرفته و شکل می‌گرفت.

کرون در کتابش به سرنوشت و تقدیر تاریخی بشر نیز به‌طور شایسته و بایسته پرداخته است، درحالی‌که

انسان‌ها ذهنشان همیشه مشغول سرنوشت بوده است؛ [چون] سرنوشت هم‌چون سایه‌ای سنگین و تیره بر فراز سر آن‌هاست. سرنوشت به معنای محدودیت و کران‌مندی است، به معنای شناخت این است که زندگی، چه فردی و چه حیات نوع انسان، حد و حدودی طبیعی دارد. سرنوشت هر فردی مرگ است، [...] سرنوشت در این معنا همیشه جزء مهمی از فرهنگ بشری بوده است (گمبل ۱۳۸۱: ۱۹).

سرنوشت در این‌جا به معنای تقدیر هم است.

از دیدگاه کرون، جهان پیشامدرن از انسجام فرهنگی و اجتماعی خاصی برخوردار است، درحالی‌که به نظر می‌رسد، همان‌گونه که جهان معاصر اجتماع واحدی نیست، جهان پیشامدرن نیز یک‌دست نبوده است: جهان معاصر واحد نیست، «بلکه جهانی است که در آن اجتماعات گوناگون با فرهنگ‌های گوناگون وجود دارند. اما گوناگونی فرهنگی و جوامع گوناگون فرهنگی پدیده‌ای جدید نیست و چه‌بسا بتوان آن را به قدمت زندگی اجتماعی بشر دانست» (بهشتی ۱۳۹۵: ۱۴)؛ زیرا تفاوت فرهنگی در تاریخ بشر از خاستگاه‌های مختلفی چون مهاجرت، قلمروهای جداگانه، و گروه‌های دینی و مذهبی مجزا برخوردار بوده است.

کرون در صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰ کتاب به صراحت بر لزوم خداناباوری پژوهش‌گرانه تأکید می‌کند و بدین‌سان به‌طور آگاهانه سکولاریسم علمی را ترویج می‌کند. در واقع، محققان و پژوهش‌گران و نظریه‌پردازان علمی را از دخالت دادن عناصر و نیروهای ماورای طبیعی در فرایند مطالعه و پژوهش پرهیز می‌دهد؛ چون وی دین را خارج از حیطه علم تصور می‌کند، به‌گونه‌ای که علم کاری به درستی و نادرستی آن ندارد؛ درحالی‌که به‌نظر یونگ، دین مهم‌ترین منبع ارزش‌هاست، به‌گونه‌ای که «سیستم ارزش در بسیاری از جوامع پیشاصنعتی در قالب دین نمود می‌یافته است. متون مقدس و تشریح این متون به‌عنوان یکی از منابع مهم این ارزش قلمداد می‌شود» (یونگ ۱۳۹۰: ۱۹۷).

کرون دین را به‌مثابه عنصری فرهنگی برساخته‌ای بشری ارزیابی و معرفی می‌کند که در چهارچوب سامان اجتماعی پدید آمده و در فرایند سامان‌دهی اجتماعی به زندگی انسان و ایجاد سازگاری میان محیط‌زیست و نیازهای گوناگون بشر از آن بهره‌برداری شده و با تکامل سامان اجتماعی، دین نیز پیچیده و متکامل‌تر شده است. «خلاصه آن‌که از نظرگاه علمی و تاریخی، آیین‌ها و مذاهب محصول عوامل این جهانی‌اند» (کرون ۱۳۹۵: ۲۵۱). البته برخی در این داستان با کرون هم‌داستان‌اند. به‌نظر کنوبلاخ، در قرن پنجم پیش از میلاد کسنوفانس در نقد دینی خود تصویری از خدا به‌دست می‌دهد که بازتاب ویژگی‌های قومی بشر است؛ مثلاً مردم اتیوپی فکر می‌کنند که خدای آنان دارای بینی پهن و پوستی تیره است و ترکیه‌ای‌ها می‌گویند چشم خدای آن‌ها آبی و رنگ موهایش قرمز است (کنوبلاخ ۱۳۹۰: ۳۵).

اما به‌نظر می‌رسد که چنین برداشتی تحت‌تأثیر فرایند رنسانس و جنبش اصلاح دینی قرار دارد که جایگاه آسمانی دین را تنزل داد و به پدیده‌ای بشری و این‌جهانی تقلیل داد. به‌نظر فوگل، عصر بحران میان سال‌های ۱۵۶۰ تا ۱۶۵۰ میلادی با تنزل جایگاه مذهب و رشد دنیاگرایی با دورشدن از دین‌باوری هم‌راه شد و جهان‌فکری و سیاسی اروپا را تحت‌تأثیر قرار داد (فوگل ۱۳۸۰: ج ۲، ۶۸۱).

بنابراین، کرون در تعریف و ترسیم دین برداشت قابل‌درک هم‌گامی ارائه نداده است؛ در دیدگاه رایج «مجموعه عقاید و احکام الهی که به‌وسیله پیامبران به مردم ابلاغ می‌شود را دین گویند» (آقاجری ۱۳۸۹: ۳۷). هم‌چنین، او از سیاست و حکومت و دولت نیز برداشت درستی ارائه نداده است و نگاه تاریخی به پدیده استبداد سیاسی ندارد. به‌نظر واینر، «تاریخ مفهوم استبداد از یونانیان آغاز می‌شود. نوعی نظام پادشاهی که در آن سیطره پادشاه بر رعایای خویش بسیار شبیه سیطره ارباب بر بردگانش بود، ولی رعایا قدرت پادشاهی را

مبتنی بر سنت‌ها و مشروع می‌دانستند» (واینر ۱۳۸۵: ج ۱، ۲۷۵)؛ یعنی «پادشاهی خودکامه یا استبدادی بدان معنا بود که قدرت حاکمیت و یا اقتدار نهایی کشور در دستان شاه قرار داشت و او مدعی حکومت حق الهی بود» (فوگل ۱۳۸۰: ج ۲، ۶۸۱)، درحالی‌که دولت در جهان معاصر تعریف، چهارچوب، و سرشت خاصی دارد که به کلی با حکومت‌های قدیم متفاوت است. «دولت مظهر حاکمیت ملی ملت‌هاست و ملت‌ها برآمده عصر ناسیونالیسم و جوامع صنعتی مدرن هستند» (آقاجری ۱۳۸۹: ۳۸).

در چهارچوب چنین رویکرد تاریخی «حکومت تمهید عقل انسانی در راه تأمین نیازهای بشری است. انسان‌ها حق دارند تأمین این نیازها را به یاری عقل سامان دهند» (پولادی ۱۳۸۴: ۵). «اراده عقلانی» در نظریه هگل انتهای مسیر تکاملی بلندی در قلمرو اندیشه سیاسی است که طی آن نظریه دولت پس از گذر از آموزه‌های «اراده مطلق» هابز، «اراده اکثریت» لاک، «اراده همگانی» بتتام، «اراده عمومی» روسو، و «اراده اخلاقی» کانت، به سرمنزل خودآگاهی رسیده است. هریک از این آموزه‌ها به مثابه دستاوردی بزرگ و تجلی گوناگون اندیشه سیال متضمن منازل مهمی در گذر به نظریه اراده عقلانی و دولت عقلانی هگل به شمار می‌رود (همان: ۲-۳).

گونه‌های متفاوت و شیوه‌های گوناگون حکم‌رانی و هنر سیاست‌مداری و وظیفه دولت‌مردی نیز در کتاب کرون از پژوهاک لازم برخوردار نیستند؛ مثلاً جای خالی مفهوم دموکراسی و بن‌مایه‌های مفهومی و رگه‌های تاریخی آن در کتاب احساس می‌شود. «دموکراسی همگانی چون پدیده سیاسی در دوران معاصر ظهور کرد و با رشد جامعه مدرن در شکل صنعتی و شهری‌اش پیشرفت کرد» (هال و دیگران ۱۳۹۴: ج ۲، ۷۱). خاستگاه آن تا سده هجدهم قابل‌پی‌گیری است. اما به تدریج در مکان‌های خاصی در سراسر قرن نوزدهم رشد کرد و حضوری گسترده‌تر در زمان متأخر یافت. «دموکراسی همگانی به‌طور ثابت شکل دموکراسی نمایندگی را یافت که از نظر سلطه معاصر دولت - ملت عملاً اجتناب‌ناپذیر بود. [...] علاوه‌براین، دموکراسی نمایندگی در پیوندی نزدیک با فرایند نوین‌سازی سرمایه‌داری رشد کرده است» (همان).

نظام اقتصادی و شیوه تولید و روش گذران زندگی و معیشت خانواده در دوران پیشامدرن نیز، به گونه‌ای که در کتاب کرون آمده است، قابل نقد است.

تا اواخر این سده [قرن هجدهم]، تولید تقریباً منحصراً از طریق حرفه‌های خرد، کارهای خانگی، و صنعت کارگاهی انجام می‌شد. گسترش تولید منوط به نوآوری‌های

انقلابی در فناوری نبود، بلکه متکی به جذب پیوسته ثروت انباشته به مدار گردش استفاده بهتر از ذخایر کار، و فنون جدیدی بودند که مبادله کالاها و خدمات را آسان‌تر می‌کردند (هال ۱۳۹۶: ۲۳۸).

برای مثال، ساختار اقتصادی و اجتماعی بریتانیای پیشاصنعتی (پیش از ۱۷۸۰ م) به‌طرز چشم‌گیری با جهان کنونی تفاوت داشت: جهانی کاملاً روستایی که کارگاه تولیدی اندکی هم در آن وجود داشت و «تولید محصولات کشاورزی محور اصلی اقتصاد بود» (همان: ۲۵۳). در واقع «بارزترین جنبه اقتصاد پیشاصنعتی این بود که بر پی‌آمد کار خانگی سامان یافته بود، [... به‌گونه‌ای] که بریتانیای قرن‌های شانزدهم و هفدهم از کسب‌وکارهای خانواده‌های کوچک تشکیل می‌شد» (همان).

درواقع خانواده و خانوار واحدهای اصلی جامعه پیشاصنعتی بودند که جنبه کلیدی آن پدرسالارانه‌بودنش بود؛ یعنی علاوه بر نظام اقتدار خانوادگی مبتنی بر «حاکمیت پدر» اغلب با نظام ارث‌بری پیوند داشت و در آن مالکیت از طریق خاندان مرد منتقل می‌شد (همان: ۲۵۵)، درحالی‌که «جوامع مدرن در مقایسه با جوامع سنتی عموماً اقتصاد تولیدی‌تری دارند و سیاست در آن‌ها مشارکتی است» (واترز ۱۳۸۱: ۸۲).

کرون در بخش اقتصادی دوران پیشامدرن از مفهوم تقسیم کار بهره می‌گیرد، درحالی‌که تقسیم کار ویژگی اساسی جوامع مدرن است «که پیوندهای اجتماعی در آن فراتر از پیوندهای زودگذر کوتاه‌مدت افراد درحین مبادله است. هریک از وظایفی که آن‌ها انجام می‌دهند، به‌نحوی ثابت، وابسته به وظایف دیگران است» که از وظایف پایداری ناشی می‌شود (همان: ۲۰۲).

علاوه‌برآن، کرون نقش علم و پیشرفت علمی بشر در گذار از عصر پیشامدرن به دوران مدرن را نادیده گرفته است. یکی از تمایزات عصر صنعتی با عصر پیشاصنعتی حاکمیت نگرش علمی در آن بود.

انقلاب علمی مفاهیم و اعتقادات مربوط به ماهیت دنیای برون‌ی و واقعیاتی را ابتدا موردکنندوکاو و عاقبت موردمعارضه قرار داد که در اواخر قرون وسطی به‌صورت عقاید سخت و بدون چون‌وچرا متبلور شده بود. نگرش قرون وسطی به جهان، متأثر از آثار قدمای یونانی و رومی و ریشه‌گرفته در تفکر مسیحی، به‌صورت نگرشی پرهیبت و رعب‌انگیز درآمده بود (فوگل ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۳۱)،

درحالی‌که

انقلاب علمی طریق تازه‌ای از نگرش به کائنات را پیش‌روی اروپاییان گذاشت تا بدانند در کجای آن ایستاده‌اند. تغییر فکر آدمی از زمین مرکزی به "خورشید - مرکزی" عالم تأثیری هیجان‌زا و فکری عمیق بر کسانی نهاد که به آن پی بردند. انقلاب علمی [...] به صورت حامل اصلی در انتقال تفکر آدمی به سوی چشم‌انداز عمدتاً مادی‌گرا و منطقی و دنیوی درآمد و فراگیر شدن کامل آن در سده‌های نوزدهم و بیستم ذهنیت غرب جدید را رقم زد (همان).

بدین‌سان، انقلاب علمی به قرن‌ها سلطه فکری خاص پایان داد، اما این کار به تدریج صورت گرفت؛ با این حال، نتایج آن واقعاً انقلابی بود، به گونه‌ای که انقلاب علمی در کشاندن تمدن مغرب‌زمین به خط دنیاگرایی جدید و مسیر مادی آن عامل قطعی به‌شمار می‌رود. البته بیان این که انقلاب علمی نگرش قرون وسطی به جهان را رو به زوال برد، به معنای این نیست که قرون وسطی دوره جهل علمی بوده است (همان)، بلکه مسئله اصلی دگرگونی شیوه نگاه به جهان و چگونگی مناسبات انسان با جهان هستی است.

یکی از نتایج انقلاب علمی انقلاب صنعتی بود. «انقلاب صنعتی حاصل انباشت و تراکم تدریجی اطلاعات و اکتشافات فنی در اروپای غربی، خصوصاً انگلستان، طی دوره ۱۳۸۰ تا ۱۷۶۰ است» (ادیب‌زاده ۱۳۸۹: ۱۵). ماشینی‌شدن صنایع نشانه انقلاب صنعتی بود، در حالی که پیش از انقلاب صنعتی، ریسندگی و بافندگی صنعتی خانگی بود و انرژی انسانی نیروی اصلی تولید به‌شمار می‌آمد.

کرون تمایزی میان دولت‌های مدرن و پیشامدرن ارائه نمی‌کند، تمایزی که می‌تواند معیاری ارزش‌مند برای فهم گذار از دوران پیشامدرن به دوران مدرن تلقی شود. در این میان، پدیده دولت مدرن از اهمیتی وافر برخوردار است. به‌طور کلی، شکل‌بندی دولت مدرن به دو پدیده فراگیر نسبت داده می‌شود: ساختارهای سیاسی و اجتماعی گروه‌ها و طبقات و مناسبات میان دولت‌ها از سویی و مبارزات میان گروه‌های داخلی و کشمکش میان دولت‌ها در خارج از سوی دیگر بر ماهیت سازمان‌دهی و پویای دولت‌های منفرد تأثیری چشم‌گیر برجای نهاد (آقاجری ۱۳۸۹: ۱۵۴). در واقع، «دولت مدرن دارای لنگری دوگانه است که در ساختارهای اجتماعی - اقتصادی تقسیم‌شده به طبقات و نظام بین‌المللی دولت تجلی می‌یابد» (آقاجری ۱۳۸۹: ۱۵۴، به نقل از اسکاکویل ۱۹۷۲: ۳۲).

منشأ نزدیک دولت مدرن دولت مطلقه بود که با فشرده و متمرکز کردن قدرت سیاسی، راه را برای نظام دنیوی و ملی قدرت هموار کرد. با ادعای انحصاری اقتدار حکومتی دولت

مطلقه، ازسویی همه گروه‌ها و طبقات نظام قدیم و ازسوی دیگر همه گروه‌هایی که بر مبنای سرمایه و اقتصاد بازار در نظام روبه‌توسعه جدید بودند وارد گود مبارزه شدند. بدین‌سان، «نظام مطلقه همه این جمعیت‌ها را به بازناندیشی مناسباتشان با دولت و بررسی دوباره منابع سیاسی خود وارد کرد» (همان: ۱۳۳). جنگ و نظامی‌گری ازسویی و سرمایه‌داری دولتی ازسوی دیگر (مرکاتلیسم) در رواج و سیطره دولت و ملت در جهان مدرن نقش اساسی داشتند. البته مباحث چشم‌گیری درباره زمان آغاز عصر مدرن وجود دارد. گروهی آغاز آن را از قرن شانزدهم میلادی محاسبه می‌کنند و بسیاری دیگر بر این باورند که انقلاب‌های سیاسی در ۱۷۷۶ و ۱۷۸۹ میلادی روی داده‌اند. بنابراین، «نظام صنعتی عنصری ضروری برای مدرنیته بود و ظهور سرمایه‌داری تجاری را نمی‌توان نخستین معیار پیدایش مدرنیته دانست» (واترز: ۱۳۸۱: ۵۹-۶۰).

کرون، در صفحه ۲۹۸ کتاب، تفکر اروپامحورانه خود را عیان می‌سازد. در این چهارچوب، اروپا مرکز همه تحولات تاریخی بشر تلقی و معرفی می‌شود، ضمن آن‌که اروپای مرکزی متضمن پویایی مستمر و تاریخی قاره اروپا در مقابل ایستایی و سکون تاریخی آسیا ارزیابی می‌شود. البته این رویکرد غیرعلمی است و قرین صحت تاریخی نیست، زیرا واقعیات تاریخی جوامع غیراروپایی، به‌ویژه آسیا و منطقه پویای خاورمیانه، در تعارض کامل با این رویکرد قرار دارد.

«دولت ایران باستان بر مشروعیت مزدایی و پیوند دین و دولت استوار بود. مفهوم بنیادین اشته یا عدالت را مفهوم محوری خود می‌داند، مفهومی که کاملاً با منطق مبتنی بر اشغال‌گری نظامی ساختارهای امپراطوری تفاوت دارد. دولت ایران امپراطوری غالب و جنگ‌جویی نبوده است که به سنت امپراطوری‌های زورگویی نظامی و متجاوز رفتار کند، بلکه هر جا قدم نهاده معابد، قنات‌ها، منزلگاه‌ها، راه‌ها، تنگه‌ها، کاروان‌سراها، و بناهایی را ایجاد و سرزمین‌های تحت اقتدار خود را آباد کرده است». دولت باستانی ایران حتی پیش‌گام حقوق بشر و احترام به حقوق اقلیت‌ها بود و برده‌داری در آن جایی نداشت (احمدوند و اسلامی ۱۳۹۶: ۱۵). به همین دلیل، «تمدن ایرانی در عهد ساسانی، [...] خود بیش از ادوار سابق به اعمال نفوذ در اقوام دیگر ادامه داد. هنر وی تا اقیانوس اطلس پرتوافکن شد» (گیرشمن ۱۳۸۴: ۴۰۷). ملتی که نه تنها در برابر تهاجمات بعدی مقاومت کرد و نیروی ادامه زندگی خویش را حفظ کرد، بلکه توانست این عناصر خارجی را ایرانی سازد. این ملت در طی تاریخ متمدنی خویش نیروی حیاتی خارق‌العاده از خود نشان داده است. (همان: ۴۱۰).

درمقابل، در اواسط قرون وسطی جامعه اروپا رشد و بهبود یافت. تمدن جدید اروپایی در سده‌های نهم و دهم رو به شکوفایی نهاد و در سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی، که اروپاییان به الگوهای خاص خود دست یافتند، ویژگی‌های خاص خود را ظاهر کرد و در سده سیزدهم به اوج خود رسید، به گونه‌ای که «اواسط قرون وسطی (۱۰۰۰-۱۳۰۰ م) دوره بهبود اوضاع و رشد تمدن اروپای غربی است که احساس امنیت و رهایی انرژی و بروز شوق و حرارت در جامعه از ویژگی‌های آن به‌شمار می‌رود» (فوگل ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۵۳).

در این میان، در بخش جهان مدرن، کرون از نقش مخرب و ویران‌گر استعمارگری غرب و حضور معماری کشورهای اروپایی در جوامع شرقی، به‌ویژه کشورهای آسیایی و آفریقایی و تجربه تاریخی ناگوار و چشم‌پوشی‌ناپذیر استثمار جوامع شرقی و کشورهای اسلامی، غفلت می‌ورزد.

۴. نتیجه‌گیری

نقد کتاب جامعه‌های ماقبل صنعتی یا کالبدشکافی جهان پیشامدرن در سه بخش شکلی، روشی، و علمی و محتوایی سامان یافت و نقد علمی و محتوایی نیز در دو بخش ارائه شد: نخست، نقاط قوت و برجستگی‌های کتاب و دوم، نقاط ضعف و کاستی‌های آن.

قوة تخیل قوی نویسنده، تصویرپردازی دقیق و ظریف از موضوع بحث، تحلیل اجتهادی از شرایط تاریخی ماقبل صنعتی، تبیین ویژگی‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی جوامع پیشامدرن و توصیف ابعاد و نقش و جایگاه سیاست، حکومت، فرهنگ، جامعه، فرد، و دین در این جوامع، تبیین فقدان رویکرد آگاهانه به رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی در جوامع پیشامدرن، چگونگی پیش‌گیری از وقوع هرگونه تحول سیاسی و اجتماعی ازسویی و فقدان قدرت و نیروی لازم برای ایجاد تحول سیاسی و اجتماعی جدید ازسوی دیگر در چنین جوامعی درزمره نقاط قوت و برجستگی‌های کتاب قابل‌معرفی‌اند.

نقاط ضعف و کاستی‌های اثر نیز به این ترتیب است: فاقد چهارچوب نظری و روش‌شناسی مشخصی است و ارجاع و استناد خاصی به منابع معتبر و متون علمی نشده است. فرایند گذار تدریجی زندگی روستایی بشر از دهکده به شهر تبیین نشده است. گویا جهان پیشامدرن از انسجام فرهنگی و اجتماعی خاصی برخوردار است و این برداشت تاریخی دقیقی نیست. دین بر ساخته‌ای بشری ارزیابی و معرفی می‌شود و لزوم خداناباوری پژوهش‌گرانه و سکولاریسم علمی به‌طور ارادی و آگاهانه ترویج می‌شود. فاقد نگاه تاریخی

به پدیده استبداد سیاسی است. گونه‌های متفاوت و شیوه‌های گوناگون حکمرانی و سیاست‌مداری و دولت‌مردی معرفی نشده‌اند. نظام اقتصادی و شیوه تولید و روش گذران زندگی و معیشت خانواده در دوران پیشامدرن قابل نقد است، زیرا واحدهای اصلی جامعه پیشاصنعتی خانواده و خانوارند. نقش علم و پیشرفت علمی بشر در گذار از دوران ماقبل‌صنعتی به عصر صنعتی به‌خوبی تبیین نشده است، درحالی‌که حاکمیت نگرش علمی وجه تمایز اصلی عصر صنعتی با عصر پیشاصنعتی است. رویکرد اروپامحوری بر ساختار کتاب حاکم است و اروپا مرکز تحولات تاریخی بشر معرفی می‌شود. البته اروپامرکزی متضمن پویایی مستمر تاریخی اروپا در مقابل سکون تاریخی آسیا است، درحالی‌که واقعیات تاریخی جوامع غیراروپایی با این رویکرد تعارض دارد. مهم‌تر از همه نقش مخرب استعمار و استعمارگری و حضور استعماری کشورهای اروپایی در جوامع شرقی نادیده انگاشته می‌شود. بدیهی است پیش‌نهاد اصلاح کتاب ترجمه‌شده یا اصلاح و تقویت بخشی از مطالب آن پیش‌نهاد منطقی و قابل‌قبولی نیست، اما انتظار نگارش مقدمه‌ای کامل و مستند و مستدل برای کتاب یا توضیحات تکمیلی مترجم در پانویس و پی‌نوشت مطالب برای افزودن مطالب توضیحی لازم و رفع ابهام از نکات موردنقد انتظار نابه‌جایی تلقی نمی‌شود. امید است این نکته در چاپ‌های بعدی مورد توجه مترجم محترم قرار گیرد و بخشی از کاستی‌های موجود را برطرف کند و بر اعتبار و قوت علمی کتاب بیفزاید.

کتاب‌نامه

- احمدوند، شجاع و روح‌الله اسلامی (۱۳۹۶)، *اندیشه سیال در ایران باستان*، تهران: سمت و شورای تحول ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۹)، *مدرنیته زایا و تفکر عقیم: چالش تاریخی دولت مدرن و باروری علوم انسانی در ایران*، تهران: ققنوس.
- آقاجری، سیدهاشم (۱۳۸۹)، *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*، تهران: طرح نو.
- باربیه، موریس (۱۳۸۳)، *مدرنیته سیاسی*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: آگه.
- باربیه، موریس (۱۳۸۴)، *دین و سیاست در اندیشه مدرن*، ترجمه امیر رضایی، تهران: قصیده‌سرا.
- بهشتی، سیدعلیرضا (۱۳۹۵)، *بنیاد نظری سیاست در جوامع چندفرهنگی*، (ویرایش دوم)، تهران: ناهید.
- پولادی، کمال (۱۳۸۴)، *از دولت اقتدار تا دولت عقل در فلسفه سیاسی مدرن*، تهران: نشر مرکز.
- فوگل، اشپیل (۱۳۸۰)، *تمدن مغرب‌زمین*، ترجمه محمدحسین آریا، ج ۱ و ۲، تهران: امیرکبیر.
- کرون، پاتریشیا (۱۳۹۵)، *جامعه‌های ماقبل‌صنعتی؛ کالبدشکافی جهان پیشامدرن*، ترجمه مسعود جعفری، تهران: ماهی.

کنوبلاخ، هوبرت (۱۳۹۰)، *مبانی جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه کرامت‌اله راسخ، تهران: نشر نی.

گمیل، اندرو (۱۳۸۱)، *سیاست و سرنوشت*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.

گیرشمن، رومن (۱۳۸۴)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: معین.

مفورد، لوئیز (۱۳۸۶)، *مدرنیته و جامعه مدنی در بستر تاریخ، خاستگاه‌ها، دگرگونی او دورنماهای آن*، گفتاری در پیدایش، شکل‌گیری، و توسعه جامعه مدنی، ترجمه احمد عظیمی بلوریان، تهران: رسا.

واترز، مالکوم (۱۳۸۱)، *مدرنیته: مفاهیم انتقادی جامعه سنتی و جامعه مدرن*، تألیف هربرت اسپنسر [و دیگران]، ترجمه منصور انصاری، تهران: نقش جهان.

واینز، فیلیپ پی. (۱۳۸۵)، *فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها؛ مطالعاتی درباره گزیده‌ای از اندیشه‌های اساسی*، ج ۱ و ۲ و ۳، ترجمه گروه ترجمان، تهران: سعادت.

هال، استوارت و دیگران (۱۳۹۴)، *درآمدی بر فهم جامعه مدرن*، کتاب دوم: اشکال سیاسی و اقتصادی بر مدرنیته، ترجمه زیلا ابراهیمی و دیگران، تهران: آگه.

هال، استوارت و برم گبین (۱۳۹۶)، *درآمدی بر فهم جامعه مدرن*، کتاب یکم: صورت‌بندی‌های مدرنیته، ترجمه محمود متحد و دیگران، تهران: آگه.

یونگ، الکه د. (۱۳۹۰)، *فرهنگ و اقتصاد؛ دریاب ارزش‌ها، علم اقتصاد و کسب‌وکار بین‌المللی*، ترجمه سهیل سمن و زهره حسین‌زادگان، تهران: ققنوس.